

تصویر دانشجویان در داستان‌های کوتاه قبل از انقلاب اسلامی (از دهه بیست تا پنجاه شمسی)

سعید کریمی قره‌بابا*

چکیده

دانشجویان به عنوان یکی از اقشار نوظهور در جامعه ایران تلقی می‌شوند که از نخستین سال‌های تأسیس دانشگاه به منزله نمادی از تجدد و طبقه متوسط شناخته شده‌اند. آنان به دلیل توسعه نامتوازن صورت گرفته در دوران پهلوی هم با سنت در تعارض بوده‌اند و هم با تجدد. هدف از پژوهش کتاب‌خانه‌ای حاضر بررسی نوع نگاه نویسندگان به منش و کنش دانشجویان در داستان‌های کوتاه دهه‌های بیست تا پنجاه شمسی است. با مطالعه این داستان‌ها با سه دسته از دانشجویان مواجه می‌شویم: مبارزان آرمان‌خواه، فردگرایان مأیوس و امیدواران واقع‌بین. هر نویسنده‌ای با توجه به خاستگاه فکری اش شخصیت دانشجویان را به شکلی توصیف می‌کند. برای مثال از آنجا که صادقی و ساعدی تحت تأثیر گرایش‌های نهیلیستی قرار دارند، دانشجویان داستان‌های آنان نیز از ایجاد هر گونه تغییر فردی و اجتماعی اظهار ناامیدی می‌کنند. این دسته از دانشجویان رویاهای خود را از دست داده و مأیوس و منزوی شده و نهایتاً دچار رخوت و عطلت گشته‌اند. انحرافات اخلاقی، اعتیاد و تمایل به خودکشی نیز برخی از رفتارهای شایع این طیف از دانشجویان است ولی از سوی دیگر دانشجویان به تصویر کشیده شده در داستان‌های بزرگ علوی و نادر ابراهیمی آرمان‌خواه و پرتحرک‌اند و مبارزات تشکیلاتی-سیاسی را علیه رژیم سامان می‌دهند. سیمین دانشور و گلی ترقی در میانه این دو جریان ایستاده‌اند و دانشجویان داستان‌های آن دو، تلاش می‌ورزند که از انفعال خارج شده و به رشد و پویایی دست یابند.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، E-mail: karimisaecd58@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۵/۱۰

کلیدواژه‌ها: دانشجو، دانشگاه، داستان کوتاه، ناامیدی و مبارزه سیاسی.

۱. مقدمه

با ظهور رضاشاه دولتی متمرکز و مدرن اما مطلقه و آمرانه بر سرکار آمد. برنامه‌های اجرا شده به دست دولت‌های معاصر پهلوی ساختار جامعه ایران را دگرگون کرد و نهادهای جدیدی مانند ارتش، ادارات دولتی، مدارس و دانشگاه‌ها ایجاد شد.

رشد سریع طبقات شهری از ویژگی‌های رژیم رضاشاه بود. طبقه جدید کارکنان شهری نیز از دستاوردهای این دوران بود. نوسازی تهران و مهاجرت اهالی شهرها بدانجا پایتخت را مرکز مردم طبقات متوسط و کارکنان دولت کرد. (آر. کدی، ۱۳۷۷: ۱۷۲)

در دوران پهلوی دوم با افزایش شمار ارتشیان، کارمندان دولت، قاضیان، وکیلان، استادان، معلمان، دانش‌آموزان، دانشجویان و... طبقه میانی نوینی سر برآورد.

بوروکراسی دولتی، به مثابه رکن سوم رژیم عمل می‌کرد. در طول چهارده سال پایانی سلطنت، بوروکراسی دولتی از ۱۲ وزارت‌خانه با صد و پنجاه هزار کارمند به ۱۹ وزارت‌خانه با بیش از سی صد و چهار هزار کارمند گسترش یافت. (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۴۰۱)

این طبقه تازه وارد بورژوازی در ساختار سنتی جامعه سابقه‌ای نداشت و در تکاپو برای کسب هویت جدید بود. این تلاش و سر در گمی تا دهه‌های چهل و پنجاه شمسی نیز کم و بیش همچنان ادامه داشت. نخستین نهاد نوین‌پاد آموزش عالی در ایران دانشگاه تهران است که در سال ۱۳۱۳ تأسیس شد.

دولت تعداد روزافزونی از محصلین را برای تحصیلات به خارج می‌فرستاد. کنترل جزئیات مسائل آموزشی همه در تهران صورت می‌گرفت و مواد تحصیلی نیز بسیار رسمی و آکادمیک و هدف از آن ایجاد یک طبقه تحصیلکرده و یا نخبگان روشنفکر بود که بعضاً با نیازهای عملی جامعه ارتباط چندانی نداشت. (آر. کدی، ۱۳۷۷: ۱۶۹)

تا دهه پنجاه تعداد دانشگاه‌ها از پانزده و تعداد دانشجویان داخل از صد هزار نفر فراتر رفته و رشد کمی قشر دانشجو در حال شتاب گرفتن بود.

ثبات سیاسی نسبی و رشد طبقه متوسط حقوق‌بگیر از جمله عواملی بود که توسعه نظام آموزشی کشور را ایجاب می‌کرد. از نیمه دهه ۱۳۳۰ به بعد، طبقه متوسط شهری هم به لحاظ تعداد و هم از نظر مقام و مرتبه اجتماعی گسترش یافت و بسیاری جذب ادارات دولتی‌ای شدند که رو به افزایش داشت. تقاضا برای تحصیلات عالی‌تر به حدی فزونی گرفت که دانشگاه‌های موجود نمی‌توانستند همه داوطلبان را جذب کنند. (قیصری، ۱۳۸۳: ۱۳۷)

توسعه ایران بدون برنامه و ایجاد بسترهای لازم و به صورت بی‌رویه پیش می‌رفت. «شاه در سطح اجتماعی-اقتصادی نوسازی کرد و بدین گونه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در سطح دیگر یعنی سطح سیاسی دست به نوسازی زند.» (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۳۹۰)

در این میان هم‌زمان با دیگر گروه‌های طبقه متوسط، قشر نوحاسته دانشجویان نیز در صحنه حیات اجتماعی ایران گام گذاشتند و به آرامی حضورشان پررنگ‌تر شد. توسعه در آن سال‌ها به ادعان بسیاری از محققان، شکلی کژ و نامتوازن داشت؛ (برای نمونه رجوع کنید: آر. کدی، ۱۳۷۷: ۱۵۷ به بعد و نیز آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۳۹۸) شاید به همین دلیل دانشجویانی که تصویرشان در داستان‌های دهه‌های چهل و پنجاه بازتاب یافته است، آدم‌هایی سرگردان و سردرگم‌اند که همگی بلا تکلیف به نظر می‌رسند و نمی‌دانند که به کجا تعلق دارند. دانشجویان در ذهنیت جامعه آن روزها نماد تجدد قلمداد می‌شوند اما تجددی که ناهمگن است و نمی‌داند که باید به کدام سو برود. در حقیقت جایگاه دانشجویان در این تجدد و توسعه تعریف نشده است. روشنفکران حوزه عمومی از منتقدان درجه اول رشد نامتوازن نظام آموزشی نوین بودند. نمونه‌ای از این نقدها را در *رمان مدیر مدرسه جلال آل‌احمد (۱۳۳۷)* و *کندوکاو در مسائل تربیتی ایران (تابستان ۱۳۴۴)* نوشته صمد بهرنگی می‌توان مطالعه کرد. عمده انتقادات آنان موارد ذیل را شامل می‌شود:

کمبود فوق‌العاده امکانات آموزشی، دخالت ثروت‌مندان و مسؤولان در اداره نهادهای آموزشی، فساد اداری گردانندگان وزارت‌خانه، فساد اخلاقی معلمان، وجود نوعی بی‌نظمی و بی‌ضابطگی، اولویت رابطه بر شایسته‌سالاری، رشوه‌خواری، عدم آشنایی خود دانش‌آموزان با سیستم آموزشی جدید، الگو برداری از سیستم آموزشی غربی و وجود فضای اختناق در کلیت آموزش و پرورش.

تقریباً همه این موارد را با اندکی گسترش به فضای آموزش عالی آن دوره نیز می‌توان تعمیم داد. از آنجا که جامعه دانشجویی نمونه و بُرشی از جامعه ایران است که از سایر جریان‌های اجتماعی نیز تأثیر می‌پذیرد در نتیجه بررسی دقیق بودوباش دانشجوی در ادبیات داستانی می‌تواند روایتی از فراز و فرود کلیت جامعه ایرانی را به دست دهد.

یک اثر داستانی یک ساخت کل است. این ساخت خود یک سلسله ساخت‌های اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، روانی، فلسفی و غیره را در خویش دارد که چهره این یا آن جامعه و چگونگی‌های این دوره یا آن دوره را به ما نشان می‌دهد. (مصباحی‌پور ایرانیان، ۱۳۵۸: ۶۶)

هر جامعه‌ای در هر دوره‌ای با مسائلی دست به گریبان است که برای آگاهی دقیق از آن مسائل باید به متون ادبی رجوع کرد.

هر نویسنده‌ای در دوران خود به مجموعه‌ای از پرسش‌ها و مسائل اجتماعی پاسخ می‌گوید. با بررسی آثار نویسندگان ادوار مختلف می‌توان دریافت که پاسخ‌های نویسندگان آن ادوار به مسائل اجتماعی و فرهنگی آن دوران چه بوده است. (عسگری حسنگلو، ۱۳۸۷: ۶۹)

نویسنده منتزع از جامعه زمان خود نیست و مسائل، معضلات و بحران‌های اجتماعی از طریق ذهن نقاد نویسنده در آثار وی بازتاب می‌یابد. «کسانی نظیر جورج لوکاچ، لوسین گلدمن، میخائیل باختین و غیره سعی دارند بین ساختارهای ادبی و ساختارهای اجتماعی ارتباط متقابلی برقرار سازند.» (علایی، ۱۳۸۰: ۳۲) سؤال اساسی تحقیق آن است که آیا از طریق مطالعه داستان‌های کوتاه این دوره می‌توان دسته‌بندی نسبتاً دقیقی از انواع شخصیت‌های دانشجویان ارائه داد، به نحوی که تمامیت جامعه دانشجویی این سه دهه را شامل شود؟ به عبارت دیگر بر آنیم تا مشخص کنیم که دانشجویان در تقابل با مسائل اجتماعی آن سال‌ها چه نوع واکنش‌هایی از خود نشان دادند؟ این واکنش‌ها در چند دسته قابل مطالعه و بررسی است؟ ما در این مقاله، اثر ادبی را به منزلی سندی اجتماعی در نظر گرفته‌ایم که می‌تواند به سؤالات جامعه‌شناختی ما درباره چند و چون قشر دانشجو در این برهه تاریخی پاسخ دهد؟

بازه زمانی‌ای را که برای تحقیق پیش رو برگزیده‌ایم با حکومت محمدرضا شاه پهلوی هم‌زمان است. این سی و هفت سال از مقاطع حساس و بحرانی تاریخ معاصر ایران تلقی

می‌شود. با آن که ایران در این دوره در معرض مدرنیته قرار گرفته و همه امور در ظاهر آرام و با ثبات است اما در لایه‌های پایین جامعه اعتراض و نارضایتی و موج می‌زند. در بحبوحه این سال‌ها کودتایی رخ می‌دهد که در نظر همگان نامشروع جلوه می‌کند و رژیم شاه پس از آن هر چقدر می‌کوشد تا مقبولیتی برای حکومت خود کسب کند، توفیقی در این کار نمی‌یابد و سرانجام انقلاب ۵۷ به سلطنت او پایان می‌دهد. این دوره، عجیب هم هست از این جهت که علی‌رغم استبدادی بودن ساختار اجتماعی، یکی از درخشان‌ترین ادوار تاریخ ادبیات ایران در این برهه شکل گرفته است. ادبیات داستانی به ویژه داستان کوتاه در این چهار دهه به شکوفایی دست می‌یابد و به حوزه‌ای ناب و دست نخورده از تجربیات انسان عصر جدید تبدیل می‌شود. جالب آن که همه طیف‌های فکری در این مقطع مشغول تولید ادبیات‌اند. از نویسندگان و شاعران نزدیک و وفادار به گفتمان سلطنت تا آنان که برای سقوط نظم مستقر و مسلط اسلحه به دست گرفته‌اند.

نگارنده ابتدا نزدیک به دویست داستان کوتاهی را که در این مقطع زمانی نوشته شده‌بود، مورد مطالعه قرار داد و سپس از میان آنها ده داستان کوتاه را که عناوین و نام نویسندگانشان در قسمت سوم مقاله آورده شده، انتخاب و بررسی نمود. بدیهی است که شرط اصلی در این گزینش، حضور یک یا چند دانشجو به صورت مؤثر و جدی در متن داستان بوده‌است.

۲. پیشینه تحقیق

تاکنون تحقیق ویژه‌ای درباره انعکاس تصویر دانشجو و دانشگاه در ادبیات داستانی ایران انجام نشده است. با این همه اشارات پراکنده‌ای را در دو کتاب **صد سال داستان نویسی ایران** نوشته حسن میر عابدینی و **شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر** نوشته دکتر حمید عبداللهیان یافت. در اثر نخست گاه و بی‌گاه از شخصیت‌های دانشجو یاد می‌شود؛ مثلاً در بحث از داستان «باد، باد مهرگان» درباره عده‌ای از دانشجویان آمده است: «دانشجویانی که زمانی ادعاها داشتند، ورق‌باز و عرق‌خور شده‌اند دیگر بوی پرنده نمی‌آید. بوی شکار می‌آید اما در ساختمان قدیمی، دانشجویان جوان همچنان پرشور و حرارت‌اند.» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۶۱۵) در دومی نیز آنجا که شخصیت‌های بعضی از داستان‌ها را دانشجویان تشکیل می‌دهند به توصیف پاره‌ای از مشخصات اجتماعی و اقتصادی آنها پرداخته می‌شود. برای مثال در بخشی از جمع‌بندی نهایی کتاب در مورد دانشجویان سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ آمده است:

دانشجویان وقت کمی را صرف مطالعه و تحقیق و بیشتر وقتشان را صرف مبارزه یا کار اجتماعی می‌کنند. در کنار تحصیل به کار دیگری هم اشتغال دارند. این دانشجویان تقریباً مشکل اقتصادی چندانی ندارند، خانه‌ای اجاره دارند و در آن زندگی می‌کنند. (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۵۳۰)

۳. تصویر دانشجویان در داستان‌های کوتاه قبل از انقلاب اسلامی

با بررسی ده نمونه از داستان‌های کوتاه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که در آنها دانشجویان حضوری آشکار دارند؛ سه تصویر متفاوت ملاحظه می‌شود:

۱.۳ مبارزان آرمان‌خواه

گروه اول را دانشجویان امیدوار کنشگر تشکیل می‌دهند. اینان که غالباً تحت تأثیر اندیشه‌های چپ قرار دارند، معتقدند که برای اصلاح جامعه باید حکومت اصلاح‌گردد؛ حتی گاه از مرزهای اصلاح نیز درمی‌گذرند و به سقوط رژیم پهلوی می‌اندیشند. «بخش مهمی از آثار ادبی و هنری ایران تحت تأثیر آموزه‌های مارکسیستی و توده‌ای بوده است، شواهد نشان می‌دهد این رویه حتی تا مدتی پس از انقلاب نیز ادامه داشته است.» (جوادی یگانه و تفنگ‌سازی، ۱۳۹۱: ۱۷)

«نویسندگان پیرو رالیسم سوسیالیستی در جبهه فرهنگی، گذشته از پیشقدمی، نفوذ بیشتری داشتند و یک چند چشم و دل فراوانی را به خود معطوف کردند.» (امینی، ۱۳۹۰: ۲۳۹)

این دسته از دانشجویان از انواع روش‌های مبارزه اعم از مسلحانه و فرهنگی برای ایجاد تغییرات بنیادین استفاده می‌کنند. پویایی، اقدام تشکیلاتی، انسان‌دوستی، تظاهرات، مطالعه و بحث و مجادله و گاه سردرگمی تئوریک از مشخصات این طیف دانشجویان به شمار می‌رود.

در داستان‌های کوتاه علوی و ابراهیمی بیشتر به این گروه از دانشجویان برمی‌خوریم. علوی و ابراهیمی خود از زمره مبارزان سیاسی دوره پهلوی بودند که به خاطر واگرایی با سیاست‌های حاکمیت چند صباحی زندان را نیز تجربه کرده‌اند. در ادامه به بررسی و توضیح دو داستان کوتاه از این دو می‌پردازیم:

۱.۱.۳ کنشگری چپ‌گرایانه: دانشجویان در مسیر مبارزه با استبداد

(داستان کوتاه «نامه‌ها»؛ از مجموعه «گیله مرد» نوشته بزرگ علوی / چاپ اول: ۱۳۳۱).
بزرگ علوی در داستان‌هایش به رئالیسم اجتماعی گرایش دارد. او در عمده نوشته‌هایش از ستمگری حاکمیت پرده برمی‌دارد و به تمجید از قهرمانان گمنام و آرمان‌خواهی می‌پردازد که برای نیل به عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند. مضمون داستان، شرح درگیری‌های روحی یک قاضی با نفوذ در دوران رضا شاه است. قاضی قیافه‌ای زشت دارد و حکم‌های ظالمانه‌ای برای مردم بی‌گناه صادر کرده است. او از زن درگذشته‌اش صاحب دختری به نام شیرین است. شیرین در دانشگاه تحصیل می‌کند و عاشق پسری به نام ذاکری است که پزشکی می‌خواند. شیرین بر اثر نشست و برخاست با ذاکری و دیگر دانشجویان سیاسی، پای در مسیر مبارزه می‌گذارد. آنان که با تشکیل گروهی سیاسی، مبارزه‌ای مخفیانه را سامان داده‌اند اقدام به ارسال مجموعه نامه‌هایی به پدر شیرین که اکنون قاضی‌ای بازنشسته است می‌نمایند تا به این وسیله گذشته سیاه و تبه‌کارانه او را یرایش یادآوری کنند. قاضی از اعضای مافیای قدرت است و برای ارتقا پُست می‌تواند که دست به هر کاری بزند. شیرین که در جریان کار از باطن و سابقه پلید پدرش آگاه شده است، نامه‌نگاری را خود بر عهده می‌گیرد و پس از آخرین نامه پدرش را ترک می‌کند. در پایان داستان، ذاکری بر بالین قاضی در حال مرگ حاضر می‌شود و ضمن دادن خبر دستگیری شیرین همه آن نامه‌های افشاگرانه را می‌سوزاند. تا جرم شیرین بیشتر از این سنگین نگردد. شیرین دختری مهربان و جسور و ظاهراً دانشجوی رشته پزشکی است و هم‌کلاسی‌هایش را در خانه‌اش گردهم آورده است. این جمع دانشجویی در داستان چنین توصیف شده‌اند.

می‌نشستند، صحبت می‌کردند. چیز می‌نوشتند، ماشین تحریر همراه خود می‌آوردند. پلی‌کپی می‌کردند. گفتارهای رادیو را می‌گرفتند. بحث می‌کردند، درباره سیاست روز، درباره ادبیات، درباره آثار صادق هدایت جدل می‌کردند. گاهی یکی می‌گفت و دیگران می‌شنیدند. زمانی دعوایشان می‌شد... مهمانی می‌کردند. صفحه گرامافون می‌گذاشتند... می‌خندیدند، می‌رقصیدند. (علوی، ۱۳۸۵: ۲۸)

بزرگ علوی از نخستین دانش‌آموختگان سده اخیر شمس‌ی در اروپاست و از این روی در برخی از داستان‌هایش شخصیت‌های دانشجو به چشم می‌خورد. وی در رمان «چشم‌هایش» و داستان کوتاه «میرزا» نیز از زندگی دانشجویان مبارز خارج از کشور سخن می‌گوید. دانشجویان داستان‌های بزرگ علوی، روشنفکرانِ پر شور و حرارت و

تجددخواهی‌اند که تمایلات انقلابی دارند و درصدد اعتراض و مبارزه برآمده‌اند. در عزم انقلابی آنان هیچ تردیدی راه نمی‌یابد.

۲.۱.۳ عاجز از تحلیل سیاسی و آغاز سردرگمی.

(داستان کوتاه «باد، باد، باد، باد مهرگان» از مجموعه «هزار پای سیاه و قصه‌های صحرا»؛ «نادر ابراهیمی» / چاپ اول: ۱۳۴۸).

«این داستان به صورت یادداشت‌های روزانه یک دانشجوی پزشکی ساکن در خوابگاه دانشجویان امیرآباد نوشته شده است. او دانشجوی پزشکی است و از ولایتشان برای تحصیل به تهران آمده است. پادرد مزمنی وی را عذاب می‌دهد. «دانشجوی عاجز در واقع نمادی از قشر صاحب سودایی است که یک نظام زیستی و پرورشی خاص به آنها می‌آموزد برای توجیه غریبگی و عجز و شرمشان، بهانه بتراشند و با لایه‌های استعاره‌ای و فلسفی بیوشانندش.» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۶۱۵)

دانشجویان در آغاز پرشور و شرنند. تظاهرات راه می‌اندازند. به حزبی شدن می‌اندیشند و درباره موضوعاتی مانند آزادی مهم است یا نان بحث می‌کنند. آنان حتی زندان را نیز تجربه می‌کنند. راوی به ملاقات یکی از دوستان دانشجوییش در زندان می‌رود ولی به تدریج بوی برودت و توقف ساختمان را فرامی‌گیرد. (ابراهیمی، ۱۳۹۱: ۴۲) دیگر خبری از آن دانشجویان درس‌خوان و شطرنج‌باز نیست و آنان جای خود را به عده‌ای داده‌اند که بوی سیگار و می می‌دهند. دیگر به جای «موج نان» و «موج آزادی»، نغمه‌های «هنر برای هنر» و «هنر برای اجتماع» به گوش می‌رسد. مجموعه اشعار نیما و شاملو اخوان ثالث در بین دانشجویان دست به دست می‌شود.

دانشجویان «باد، باد، باد، باد» درگیر تظاهراتی در درون و بیرون دانشگاه هستند که بیشتر به مسائل سیاسی- اجتماعی آن روزها مربوط می‌شود. مشکلی که در این بین وجود دارد آن است که دانشجویان دقیقاً نمی‌دانند بالاخره به دنبال چه چیزی‌اند و این شاید به دلیل نبودن رهبری در میان آنهاست. به زعم راوی داستان، هرکس انگار به دنبال عقده‌های خود است تا درمان دردی از دردهای اجتماع! تظاهرکنندگان حتی بین خودشان هم توافقی ندارند و بحث‌هایی که گاه و بی‌گاه در خوابگاه‌ها در می‌گیرد، به جنگ و جدال داخلی بین خودشان می‌انجامد.

تصویری که «باد، بادمهرگان» از دانشگاه و دانشجویان آن دوره منعکس می‌کند از نگاهی تقریباً منفی و پر از سؤال به اجتماع و دانشگاه و مسائل آن نشأت می‌گیرد. هر چند دانشجویان گاه گاهی سعی می‌کنند به پا خیزند و کاری از پیش ببرند اما جو سرد حاکم و نبود تکیه‌گاه آنها را از ادامه راه باز می‌دارد. طبیعی است در چنین جامعه‌ای تنها کسانی می‌توانند به اصطلاح رشد کنند که چون دانشجویی راوی «باد، بادمهرگان»، ضعف و درد پایشان را بهانه کنند و خود را به حماقت بزنند. پدر راوی که پول تحصیل او را فراهم می‌کند مدام نامه می‌نویسد و او را از ورود به جریان‌های سیاسی نهی می‌کند. او حتی اگر بخواهد تا وارد جریان‌های سیاسی روز بشود، هم از تحلیل مناسبات این حوزه عاجز است.

۲.۳ فردگرایان مأیوس

دسته دوم، دانشجویان ناامیدند. اینان شاید دغدغه‌های اجتماعی اندکی نیز دارند اما بالکل ناامید از هر گونه تغییر در زندگی فردی و اجتماعی‌اند و همه انگیزه خود را برای تحول از دست داده‌اند. دچار رخوت و سکون‌اند و در عوالم پوچی و هیروت زندگی می‌کنند. رفتارهای پر خطری مانند رابطه نامشروع، اعتیاد، می‌خوارگی و تمایل به خودکشی در بین آنها شایع است. چندان اراده‌ای برای تحصیل و مطالعه ندارند و عمدتاً جزو طبقه متوسط و گاه مرفه محسوب می‌شوند. به دنبال سرگرمی‌های مبتذل‌اند و آرمانی در زندگی ندارند. دانشجویان داستان‌های صادقی و ساعدی از این دسته‌اند. ساعدی از آن روی که تحصیلات خود را در رشته پزشکی با گرایش روانپزشکی به پایان رسانده بود و با ضمیر هزارتوی آدمی و بیماری‌های روانی آشنایی داشت، در داستان‌هایش عمدتاً طرحی سیاه‌بینانه نسبت به جهان و جامعه درانداخته است. برخی از شخصیت‌های داستانی او در چارچوب ناتورالیسم شکل گرفته است. دانشجویان داستان‌های صادقی نیز بدین نحو، سردرگم و منفعل‌اند و به پوچی رسیده‌اند. جالب آن که صادقی نیز در رشته پزشکی تحصیل کرده بود. آیا می‌توان میان تحصیلات این دو و وانهادگی، سردرگمی، دل‌مردگی، جنون‌زدگی و تنهایی شخصیت‌های داستانی آنها رابطه عمیق‌تری سراغ گرفت؟

۱.۲.۳ در برزخ امیدواری و ناامیدی.

(داستان کوتاه «نمایش در دو پرده»؛ نوشته بهرام صادقی؛ چاپ نخست در مجله سخن، بهمن ۱۳۳۶).

در داستان «نمایش دو پرده»، دو تن از شخصیت‌ها دانشجویند یکی سنجر که دانشجوی دانشکده فنی است و به تمام هفت هنر به ویژه تئاتر و نقاشی علاقه دارد و شیک پوش و آراسته است و دیگری بهروز که نکته جالب زندگی او این است که شانزده سال دارد و سال دوم حقوق می‌خواند! این دو دانشجو تقریباً در دو قطب متضاد هم قرار دارند. سنجر سبیل دانشجویانی است که منبع اطلاعاتند. او در بحث‌های دسته جمعی با اعتماد به نفس کامل شرکت می‌کند و از اندوخته‌های ذهنی‌اش مثال می‌زند. کاملاً به زندگی امیدوار است و همیشه راضی و خوشحال به نظر می‌رسد و به دنبال جدیدترین‌هاست؛ حتی جدیدترین و ناب‌ترین سیگاری که به بازار آمده است. تنها موردی که شاید او را آزار می‌دهد این است که سر در نمی‌آورد چرا مردم یا همین شخصیت‌های حاضر در داستان، این همه ناامیدند و از موقعیت‌شان رضایت ندارند؟!

درست در نقطه مقابل او دانشجوی دیگری به نام بهروز قرار دارد. او با وجود سن کمش دانشجوی سال دوم حقوق و نیز بازیگر تئاتر است اما اعتقاد دارد که بدبخت است، «من از همه بدبخت‌ترم.» (صادقی، ۱۳۸۰: ۶۸) ناامیدی در وجود او نفوذ کرده و معتقد است «فقط نومیدی است که انسان را گرم می‌کند.» (همان: ۷۰) او در جمع‌ها کمتر به چشم می‌آید. در عشق شکست خورده است و احساس می‌کند، سربار است. شاید علتش آن است که زودتر از موعد مقرر وارد زندگی و جامعه‌ای شده‌است که باید برای رسیدن به آنها صبر می‌کرد. بهروز در بخش‌های کمتری از داستان به چشم می‌خورد در آنجاها هم یا بدبخت است یا ناامید و یا در انتظار یکی از این دو.

ناامیدی وحشتناک آثار ادبی در این سال‌ها، که تبلور آشکار شدن نهیلیسم ذاتی ادبیات شبه مدرن ایران از یک سو و بر باد رفتن آرزوهای طیف لیبرال ناسیونالیست و شاخه مارکسیست روشنفکری ایران از سوی دیگر بود، به ویژه خود را در یأس دردناک و نومیدی آثار بهرام صادقی نشان می‌دهد. (زرشناس، ۱۳۸۸: ۳۴)

۲.۲.۳ سرگردان در برهوت نیست‌انگاری و ناتوان از برقراری رابطه با جامعه.

(داستان کوتاه «سراسر حادثه» از مجموعه «سنگر و قمقمه‌های خالی»؛ نوشته بهرام صادقی / چاپ نخست: اردیبهشت ۱۳۳۸ در مجله سخن).

«سراسر حادثه» داستان مردمان طبقه متوسط است که در یک ساختمان گرد هم آمده‌اند. این ساختمان متعلق به دو برادر و مادر آنهاست و بقیه مستأجرند. برادر بزرگ‌تر تصمیم می‌گیرد مستأجران را به مناسبت شب یلدا دور هم جمع کند تا گپی بزنند.

مازیار دانشجوی رشته زبان است که در طبقه سوم، یعنی قلب خانه، مجاور مرکز فعالیت موجران می‌نشیند... و خودش را آدم نجیب و سر به راه و بی‌آزاری جا زده است، شبانه از فرصت استفاده می‌کند و زن زیبایی را که بی‌شک بدکاره است به اطاقش می‌برد. (صادقی، ۱۳۸۰: ۱۷۷)

او در قلب خانه ساکن است که می‌تواند نمادی باشد از این نکته که در ذهن نویسنده، دانشجویان علی‌القاعده باید در وسط اجتماع باشند. با این که پدر مازیار تعهد کرده است خرج تحصیل او را بپردازد اما با دروغ و کلک، مدت زمان دانشجوی بودنش را طول می‌دهد تا با خیال آسوده به علافی و خوش‌گذرانی‌هایش بپردازد. او گویی هیچ انگیزه‌ای برای به پایان رساندن دانشگاه ندارد. بی‌تردید شخصیت مازیار نشان دهنده گروه خاصی از دانشجویان است که در آن دوره به پوچی و نیستی رسیده‌اند. آنها هیچ‌امیدی به درس و دانشگاه و ادامه زندگی درست در جامعه ندارند و نام دانشجو را تنها به عنوان وسیله‌ای برای به چشم آمدن و باعث افتخار خانواده بودن یدک می‌کشند. حضور مازیار دانشجوی داستان «سراسر حادثه» حضوری جسمانی است. کنار کرسی دراز کشیده است و از واریس پا درد می‌کشد، چرت می‌زند و کمتر وارد بحث‌های دیگران می‌شود؛ اما انگار عرق خوری، مازیار را از تمام دردهایی که گرفتارش است رها می‌کند، زبانش باز می‌شود و در پی آن، دو تن دیگر از مردان ساختمان را به اتاق در بسته و مرموز خود می‌برد. موش لاغر و کثیفی از وسط سقف آویزان است. مازیار اختلافات خود را با دیگران برمی‌شمارد. او تنهاست و نمی‌داند که آینده‌اش چه خواهد شد. وی به نوعی تمام حرص‌ها و عقده‌هایش را سر موشی خالی کرده است که می‌تواند نمادی از یک جامعه موزی و کثیف باشد. مازیار اعتراف می‌کند که تاکنون نتوانسته است نظر کسی را به خود جلب کند «نه به خودم نه به افکارم...» (همان: ۲۱۰) و علت مخفی‌کاری‌هایش را هم همین مسئله می‌داند و البته تهمت

زن‌بازی را انکار می‌کند. او نیز همچون دانشجویانِ دو داستان قبلی بهرام صادقی، در دنیایی تاریک و بی‌هدف و با درونی پوچ و خالی زندگی می‌کند. ذهن و ضمیر آنان از ایمان و اعتقاد تهی شده است. «یک ذره اعتقاد ... به اندازه یک بال مگس ... به هر کس و هر چیز، دلم برای یک ذره اعتقاد پر می‌زند، اعتقاد به هر چه می‌خواهد باشد: بنگ، خانقاه، عرق، ماشین‌ها، گذشته، آینده ...» (همان: ۱۹۷)

۳.۲.۳ در سوگ آرمان‌های برباد رفته؛ آخرین تلاش‌ها برای معنابخشی به زندگی.

(داستان کوتاه «قرب ال‌وقع». بهرام صادقی؛ چاپ نخست در مجله سخن، آذر ماه ۱۳۳۸). در طول داستان «قرب ال‌وقع» با افکار و نگاه نهیلیستی دو دانشجو مواجهیم که مظاهر فکری و شکل عادی و طبیعی زندگی را نفی می‌کنند. به زعم او در جامعه نابسامان آن روزها جز آینده‌ای پر از حقارت و پوچی چیزی منتظر انسان نیست. این داستان به سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد مربوط می‌شود و اوضاع نابسامان جامعه، از دست رفتن آرمان‌های بزرگ و چسبیدن به زندگی روزمره و منافع شخصی از سوی قشر تحصیل‌کرده را بازتاب می‌دهد. افکار مایخولیایی و افسردگی را در سراسر داستان به وضوح می‌توان مشاهده کرد.

خودکشی و جنون که در داستان قریب‌الوقع با شیوه‌ای طنزآلود بیان می‌شود، اجزای دیگری از درون‌مایه مرگ و بی‌هویتی‌اند. نابودی آرمان‌ها، همچنان که در داستان سراسر حادثه، در این داستان نیز این بار مفصل‌تر، مطرح و شکافته می‌شود و در واقع از چگونگی موقعیتی سخن می‌رود که در آن آدم‌ها بی‌شکل، بی‌هویت و تبدیل به مرده‌ای شده‌اند. (بزرگ‌نیا، ۱۳۷۷: ۱۹۴)

ارزش‌های دینی برای دو جوان دانشجوی داستان کاملاً رنگ باخته است. آنها با تلاش‌هایی کم‌رنگ، حرکتی را برای بازگشت به ایمان آغاز می‌کنند اما مثل همیشه این تلاش و تقلا نافرجام می‌ماند.

به همان یک ذره شرافت و انسانیتی که در وجودم باقی مانده ... خیلی خوب، حوصله‌اش را ندارم ... به یک چیزی، خدا که نه، دوستی هم که احمقانه است، آینده هم که زیاد درخشان نیست. عشق؟ مهم نیست. (صادقی، ۱۳۸۰: ۲۰۰)

«سعی می‌کنم صبح‌ها با خداوند راز و نیاز کرده و به او ایمان بیاورم.» (همان) طنز تلخ و گزنده صادقی در بطن داستان جریان دارد. او تعهدنامه‌های محسن را «سند گران‌بهایی در

تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی جوانان ایرانی» تعبیر می‌کند و به این ترتیب مبارزه و آرمان‌خواهی را به سخره می‌کشد.

۴.۲.۳ مبتلا به شبه مدرنیسم و غرق در بیهودگی زندگی شهری.

(داستان کوتاه «دیدار با جوجوجیتسو»؛ بهرام صادقی / چاپ اول: ۱۳۵۵).

چنان که گفته شد اغلب داستان‌های بهرام صادقی نمایانگر فروپاشی و بیهودگی و ملالت زندگی شهری است. «دیدار با جوجوجیتسو» داستانی تلخ و خشک است که زبانی نرم و عبوس دارد. عبدالستار در مغازه خود تلفنی عمومی گذاشته است که اصناف مختلف مردم از آن استفاده می‌کنند. در این میان دانشجویی وارد مغازه می‌شود تا زنگ بزند. نویسنده او را این گونه توصیف می‌کند: «جوان دراز و کج و کوله‌ای که به ظاهر دانشجوی علوم انسانی بود و به تحقیق مدتی بود که مرتب (برخلاف سر و وضعش) به گاراژ سی.سی.سی تلفن می‌کرد که بداند حواله پول ماهانه برایش رسیده است یا نه مثل همیشه گوشه‌ای می‌ایستد و «هنر عشق ورزیدن؛ به قلم اریک فروم» را مشتاقانه زیر بغل می‌فشارد و کتاب «مارکسیسم؛ مارکسیسم نیست» را که باز کرده بود عبوس و با اوقات تلخ نگاه می‌کرد اما نمی‌خواند.» (مهدی‌پور عمرانی، ۱۳۷۹: ۱۶۲)

آنچه از این توصیف‌ها درباره دانشجو استنباط می‌شود بی‌اندامی (جسمی و شاید فکری)، عدم استقلال مالی، داشتن افکار الحادی و ماده‌گرایانه و اعتقاد به اندیشه‌های چپی است.

۵.۲.۳ آنارشویست در زندگی فردی و انتحار.

داستان کوتاه «تب» از مجموعه «واهمه‌های بی‌نام و نشان»؛ نوشته غلامحسین ساعدی / چاپ اول: ۱۳۴۶.

ساعدی در این داستان، چنان که از نام مجموعه نیز پیداست به تحلیل زندگی روشنفکران و تحصیل‌کردگان بی‌هدف، آشفته‌دل و مضطرب می‌پردازد. شخصیت اصلی داستان یعنی «کاف»، دانشجوی رشته پزشکی است که در یک صبح آفتابی از خواب بیدار می‌شود و تصمیم می‌گیرد که به دانشکده نرود. به دو نفر از دوستانش تلفن می‌کند و می‌گوید که قصد خودکشی دارد. او می‌خواهد تمام نظم‌های را که در این همه مدت برای زندگی تکراری‌اش قائل بوده، به هم بزند. نظم‌های را که چون حاکمی مقتدر بر او فرمانروایی

می‌کرده است. از خوبی و دلنشینی آفتاب استفاده می‌کند و ساعتی تأخیر در بیدار شدن را به فال نیک می‌گیرد تا قید تمام نظم‌های حاکم بر زندگی را بزند. جالب آن است که «کاف»، دانشگاه را «کلاس تاریک» می‌داند. داستان «تب» بیهودگی و پوچی یک تحصیل‌کرده جوان را به نمایش می‌گذارد و فضایی تاریک و دردآلود دارد. معنازدودگی و نیست‌انگاری در متن داستان موج می‌زند.

۳.۳ امیدواران واقع‌بین

دسته سوم، دانشجویانی‌اند که از لحاظ اندیشه و رفتار میانه‌رو و معتدل‌اند. اینان نه آن اندازه فعال و کنش‌گرنند که دست به مبارزه سیاسی بزنند و نه مانند گروه دوم از فرط ناامیدی و معناباختگی، زانوی غم بغل می‌گیرند و به گوشه‌ای می‌خزند و به می و افیون پناه می‌برند. این گروه از دانشجویان در متن جامعه‌اند. آرمان‌هایی دست‌یافتنی برای خود تعیین کرده‌اند. با آن که گاه به آن آرمان‌ها هم نمی‌توانند نائل شوند اما در ورطه ناامیدی و بی‌عملی نیز نمی‌غلطند و با روحیه‌ای واقع‌گرایانه و البته منتقدانه به راه خود ادامه می‌دهند و از تلاش باز نمی‌ایستند. دانشجویان داستان‌های دانشور و ترقی این گونه‌اند. مشی و سلوک اجتماعی این دو نویسنده نیز از چنین رویه معتدلی حکایت می‌کند و شگفتا که نویسندگان زن با آن که احساسات تندتری دارند، در مقایسه با مردان شخصیت‌هایی معتدل‌تر و واقع‌گراتر می‌آفرینند. دو داستان کوتاه از دانشور و یک داستان از ترقی را در ذیل بررسی می‌کنیم:

۱.۳.۳ گرفتار در میانه ناامیدی و عشق؛ نخستین انتقادهای دانشجویان از آموزش

عالی سترون.

(داستان کوتاه «شک‌ها» از مجموعه «آتش خاموش»؛ نوشته سیمین دانشور/ چاپ اول: ۱۳۲۷).

راوی در کتابخانه دانشگاه نشسته و در حال خواندن کتابی به نام «حکمت و تقدیر» از موریس مترلینگ است. او دختر دانشجویی را می‌بیند که دارد با عجله کتابخانه را ترک می‌کند. دختر جوان دفترچه‌اش را روی میز جا گذاشته است. راوی کنجکاو می‌شود که مطالب دفترچه را مطالعه کند. ظاهراً دختر دانشجو خاطراتش از دانشگاه را در آن دفترچه نوشته است. از این قسمت به بعد، داستان در قالب یادداشت آن دختر دانشجو ادامه می‌یابد.

با توجه به این که این داستان کوتاه در سال ۱۳۲۱ نوشته شده است به احتمال زیاد نخستین سندی به شمار می‌آید که در انتقاد از سیستم آموزش عالی ایران نوشته شده است. از جمله آن انتقادات پُر رنگ به این موارد می‌توان اشاره کرد: استادان دانشگاه از سوی دولت تأمین مالی نمی‌شوند و آنها در تنگنای مالی شدیدی به سر می‌برند. میان نظام آموزش عالی و متن زندگی و نیازهای واقعی آن ارتباط معنی‌داری برقرار نیست. آموخته‌های دانشجویان فایده عملی و عینی در زندگی ندارد. محتوای دروس دانشگاهی زیاده از حد انتزاعی‌اند. استادان کتاب‌ها را سرد و خشک تدریس می‌کنند. دانشجویان، مطالب تئوریک را طوطی‌وار حفظ و تکرار می‌کنند. استادان در هر درسی تنها به دوره‌های کهن و آغازین هر علم توجه می‌کنند و ساعات محدود کلاس‌ها اجازه پرداختن به دوره‌های معاصر را نمی‌دهد. «آتش خاموش» نخستین اثر سیمین دانشور است که به چاپ رسیده است و از این روی، همه داستان‌ها صبغه‌ای خام و رمانتیک دارند و فاقد جهان‌بینی خاص و دید فلسفی‌اند. داستان «اشک‌ها» نیز از این امر مستثنا نیست. در این داستان حشو و زوائد فراوانی راه یافته که خواندن آن را کسالت‌بار کرده است. میان دختری دانشجو و استادش به آرامی رابطه عاشقانه‌ای برقرار می‌شود اما استاد به اروپا می‌رود و ازدواج می‌کند و زن فرنگی‌اش را با خود به ایران می‌آورد. زن فرنگی نمی‌تواند خود را با شرایط به زعم وی نابهنجار ایران وفق دهد. استاد می‌خواهد زن اروپایی‌اش را طلاق دهد و با دختر راوی داستان ازدواج کند لیکن دختر به این کار رضایت نمی‌دهد. دانشور در این داستان شخصیتی عاطفی با احساسات سرشار و سوزان را از دانشجوی دختر ارائه می‌دهد که البته به مطالعه و بحث علاقه دارد. او جسور است و عاشق استادش شده است ولی در میان سنت و تجدد در حالت تردید به سر می‌برد؛ مثلاً نمی‌داند در مهمانی مختلط، بلند شود و با بقیه برقصد یا نه؟ دانشور به اسم این دختر دانشجو و رشته تحصیلی‌اش اشاره‌ای نکرده است. چنین برمی‌آید که او در رشته فلسفه تحصیل می‌کند.

۲.۳.۳ قدرناشناسی از سوی جامعه ولی همچنان امیدوار.

داستان کوتاه «زایمان» از مجموعه «شهری چون بهشت»؛ سیمین دانشور / چاپ اول: ۱۳۴۰. داستان به نامنی و اوضاع نابسامان شیراز و روستاهای اطراف آن در وضعیت جنگ جهانی و حکومت نظامی اشاره دارد که محیطی مملو از خوف و ناامنی روانی را در بین مردم ایجاد کرده است. هویت دانشجو در این داستان به شکلی محو مطرح شده است. اکرم و خواهر

دانشجویش مهین همیشه درباره رسیدن به یک عشق صحبت می‌کنند اما هیچ‌گاه نمی‌توانند به طور قطع رأی دهند که عشق به چه چیزی باید تعلق بگیرد. اکرم قابله است ولی از این که رشته مامائی خوانده، سخت پشیمان است چون شهرستان‌شان قابله‌ای دارد که هنوز برای مردم آن منطقه قابل اعتماد است و اوپی را که تازه کار است سخت قبول می‌کنند. مهین به عنوان یک دانشجوی به دنبال هدفی است که نمی‌داند در واقع، اصلاً وجود دارد یا نه و اگر وجود دارد چه است؟! در شبی ظلمانی، مرد و زنی به در خانه‌شان می‌آیند. همسر مرد در یکی از روستاهای اطراف درحال وضع حمل است و آنها پسران پسران به در خانه اکرم که قابله است رسیده‌اند. اکرم و مهین علی‌رغم مخالفت مادر، دنبال آن مرد و زن راه می‌افتند. در دورافتاده‌ترین نقطه روستا و در دخمه‌ای به زن زائویی می‌رسند که در وضعیت فلاکت‌باری به سر می‌برد و چند زن دیگر دوروبرش را گرفته‌اند. اکرم به زن کمک می‌کند تا نوزادش را به دنیا بیاورد. پس از پایان کار، کنار جوی جلوی خانه می‌روند تا دست‌های‌شان را بشویند اما وقتی برای برداشتن وسایل‌شان برمی‌گردند با در بسته روبه‌رو می‌شوند، اهالی خانه از ترس پرداخت حق الزحمه، در را به رویشان بسته‌اند و حتی کیفشان را که برگه تردد شب‌های حکومت نظامی داخلش است به آنها پس نمی‌دهند اکرم و مهین پا به فرار می‌گذارند و در راه گیر یک پاسبان و دژیان می‌افتند. وضعیت اینان هم تا حدود زیادی مشابه همان دانشجویان داستان‌های «آتش خاموش» است: یک زندگی سردرگم، توأم با نا رضایتی از شرایط خود و جامعه. هر دو خواهر ظاهراً در دانشگاه تهران درس خوانده‌اند.

۳.۳.۳ در جست‌وجوی حقیقت و فقدان حافظه تاریخی.

(داستان کوتاه «سفر» از مجموعه داستان «من هم چه‌گوارا هستم» نوشته گلی ترقی / چاپ اول: ۱۳۴۸).

داستان چند ساعتی قبل و بعد از عمل جراحی یک استاد دانشگاه را در رشته فلسفه بازگو می‌کند. به دلایلی نامعلوم پزشکان پای او را قطع می‌کنند. راوی داستان‌های ترقی معمولاً افراد تحصیل‌کرده، روشنفکران و فرهیختگان‌اند. شاگردان استاد به عیادتش آمده‌اند. راوی جابه‌جا به خاطراتش از دانشجویان نقب می‌زند. آنها وفادارند و استادشان را در بستر بیماری فراموش نکرده‌اند. آنان عاشق آگاهی و بیشتر دانستن‌اند و برخلاف داستان‌های صادقی به نفس و روح و عقل و وحی و معجزه اعتقاد دارند؛ با این تفاوت که سؤالات این

دانشجویان زیاده‌انتزاعی است. شاگردهایم می‌پرسند: «آقا نیستی هست یا نیستی نیست؟ هستی اول نیست بوده یا همیشه هست بوده؟» شاگردهایم داد می‌کشند و دست‌هایشان را تکان می‌دهند و می‌گویند: «نه خیر، محال است نمی‌شود.» (ترقی، ۱۳۴۸: ۵۳)

شاگردهایم منتظر جوابند. کتاب‌های قطور می‌خوانند و پاهایشان را به زمین می‌کوبند. برایم دست می‌زنند. می‌گویند پا برای راه رفتن است اما حرکت از لحاظ فلسفی مشکوک است. می‌گویند ما دل‌مان را به چیزهای مشکوک خوش نمی‌کنیم ما به دنبال حقیقتیم. (همان: ۵۴)

نکته‌ای که در این میان درخور توجه می‌باشد اندیشه‌های خود استاد است که می‌تواند به نحوی برای دانشجویان یا فضای علمی و آکادمیک آن دوره نیز قابل‌تعمیم باشد. استاد پایش بریده می‌شود که در واقع تعبیری از زمین‌گیری و فلج بودن جامعه علمی دهه چهل است. وی با آن که در دوران دانشجویی شخصی معتقد بوده است اما اکنون بسیار ناامید از آینده است. او خود اعتراف می‌کند که حافظه تاریخی ندارد و به تکرار و ملالت رسیده است. «زندگی من یک عادت مداوم است. یک اعتیاد ازلی است. من از فراموشی شروع کرده‌ام. مغز من فاقد حافظه است. فاقد گذشته است. فاقد تاریخ است.» (همان، ص ۵۳)

گویی نویسنده، آینده دانشجویانی چنان پر شور را که در جست‌وجوی حقیقت‌اند در سرنوشت استاد پیگیری می‌کند. با این همه داستان با لحنی امیدوارانه به پایان می‌رسد. با وجود این که اطرافیان نگران حال استادند اما استاد می‌اندیشد که با یک پا هم می‌توان زندگی را از نو شروع کرد. فضای رقت‌بار بیمارستان را نیز نمادی از جامعه هولناک آن روزها می‌توان دانست.

هنوز داستان‌های کوتاه، به ویژه رمان‌های دیگری هم هست که در آنها دانشجویان حضور مؤثری دارند. ما داستان‌هایی را برای این مقاله برگزیدیم که از زاویه نزدیک به دانشجویان نگریسته‌اند و در داستان‌هایشان به سرشت و سرنوشت جامعه دانشجویان توجه نشان داده‌اند. موقعیت تاریخی و اجتماعی دانشجویان در برخی از داستان‌ها با وضوح بیشتری نمایانده شده است. با افزایش تعداد دانشجویان، نگاه و نظر نویسندگان هم به این قشر مدام تغییر کرده است. دانشجویان به تبع دیگر اقشار جامعه در مقاطع پر التهاب تاریخ معاصر از پیشگامان تحول‌خواهی بوده‌اند و درست به همین سبب مورد توجه نویسندگان قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر فقدان احزاب در عرصه عمومی جامعه باعث آمده است تا

دانشگاه‌ها در برهه‌هایی به باشگاه تشکل‌های مختلف سیاسی تبدیل کردند. بر این اساس طبیعی می‌نماید که نویسندگان متعلق به جریان‌های گوناگون سیاسی هر کدام از صنف دانشجو انتظارات خاص خود را داشته‌باشند و این چشم‌داشت‌ها و توقعات را در داستان‌های خود هم بازتاب دهند. مقصود آن است که پیش‌فرض‌های سیاسی و اجتماعی در نحوه به تصویر کشیدن جایگاه دانشجو در ادبیات معاصر تأثیر گذار بوده است. گمان ما بر آن است که این سه جریان مورد بحث می‌تواند به صورت عام، کلیت فضای دانشجویی این چند دهه را نمایندگی کند. به همین نحو، تصور می‌رود که با بررسی این داستان‌ها بتوان نتایج قابل اعتماد و اعتنایی را به دست آورد. در عین حال این فهرست باز است و می‌توان آثار متعدد دیگری را بدان ملحق کرد لیکن در نتیجه‌گیری و قضاوت ما تأثیر چندانی نخواهد داشت. دقیقاً معلوم نیست که اکثریت جامعه دانشجویان آن زمان در کدام یک از این سه جریان می‌گنجد است. فقط می‌توان گفت که هر چه از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به انقلاب اسلامی نزدیک‌تر می‌شویم بر تعداد دانشجویان منزوی و منفعل افزوده می‌شود؛ هر چند دانشجویان سیاسی و منتقد نیز در طول این سال‌ها به کار و راه خود ادامه می‌دادند. تعدادی از نویسندگان بسته به جهان‌بینی‌شان به سراغ گروه اول رفته (نظیر علوی و ابراهیمی). و برخی دیگر متوجه گروه دوم شده‌اند (مانند صادقی و ساعدی).

نکته مهم دیگر آن که تشخیص مرزهای هویتی این سه دسته از دانشجویان در بعضی داستان‌ها دشوار است. گاه حتی برخی از آنان در ذهن خود به هر دو سر طیف احساس تعلق می‌کنند و می‌خواهند که از لحاظ اجتماعی فعال‌تر عمل نمایند اما نوعی غفلت و یا جبرگرایی معطوف به شکست مانع از تحرک بیشتر آنها می‌شود.

این مطلب را نیز باید افزود که نویسندگان ده داستان بررسی شده، خود روزگاری دانشجو بوده‌اند و تجربه زندگی دانشجویی را از سر گذرانده‌اند ولی اغلب نویسندگان عمدتاً مشهور قبل از انقلاب چنین تجربه‌ای را نداشته‌اند و بر این اساس در داستان‌های این نویسندگان اثری از دانشجویان نمی‌توان دید.

۴. تحلیل آماری

در این قسمت جداولی با موضوعات جزئی‌تر را مطرح و تحلیل خواهیم کرد.

۱.۴ جدول مربوط به جنسیت دانشجویان

تعداد دانشجویان دختر	تعداد دانشجویان پسر
۳ مورد شیرین (نامه‌ها)، راوی داستان اشک‌ها و مهین (زایمان)	۹ مورد ذاکری (نامه‌ها)، راوی و شخصیت‌های اصلی داستان‌های باد، باد مهرگان، قریب‌الوقوع، دیدار با جوجو جیتسو، سنجر و بهروز (نمایش در دو پرده)، مازیار (سراسر حادثه)، محسن (قریب‌الوقوع)، کاف (تب)

۱.۱.۴ تحلیل: تعداد دانشجویان دختر در داستان‌های این سه دهه در مقایسه با پسران، بسیار اندک است. آنها کمتر فرصت حضور در دانشگاه‌ها را یافته‌اند. بافت سنتی جامعه نیز در آن سال‌ها، کمتر پذیرای ورود دختران به دانشگاه و تحصیل برابر آنان با پسران بوده است. خانواده‌های هر سه دختر این داستان‌ها متمول و از طبقات بالای جامعه‌اند.

۲.۴ جدول مربوط به اسامی دانشجویان

نام‌های ایرانی	نام‌های عربی - اسلامی	بی‌نام
۵ مورد شیرین (نامه‌ها)، سنجر و بهروز (نمایش در دو پرده)، مازیار (سراسر حادثه) و مهین (زایمان)	۲ مورد ذاکری (نامه‌ها) و محسن (قریب‌الوقوع)	۶ مورد شخصیت‌های داستان‌های باد، باد مهرگان، قریب‌الوقوع، دیدار با جوجو جیتسو، تب، اشک‌ها و سفر

۲.۱.۴ تحلیل: برای نصف شخصیت‌های دانشجویی در داستان‌ها نامی ذکر نشده است. شاید یک دلیل آن تپ‌سازی و عمومیت بخشیدن به برخی از این شخصیت‌ها باشد. کم‌اهمیتی برخی از آنها در سیر داستان نیز می‌تواند دلیل دیگری برای این رویکرد شمرده شود. حکومت پهلوی نوعی ناسیونالیسم کهن‌گرا را تبلیغ می‌کرد؛ (نواختی مقدم و انوریان اصل، ۱۳۸۸: ۱۲۸) بنابراین طبیعی است که نام‌های اصیل ایرانی در این دوره جایگاه بالاتری را نسبت به نام‌های اسلامی به خود اختصاص دهد. در سال‌های نزدیک به انقلاب این روند شکلی معکوس به خود می‌گیرد.

۳.۴ جدول مربوط به رشته‌های تحصیلی دانشجویان و نوع دانشگاه‌ها

علوم انسانی	فنی - مهندسی	پزشکی
مورد ۵ بهروز/ حقوق (نمایش در دو پرده)، مازیار/ زبان انگلیسی (سراسر حادثه)، راوی داستان اشک‌ها/ فلسفه ؟، دانشجویان داستان سفر/ فلسفه ؟، دانشجوی داستان دیدار با جوجوچیتسو/ ؟	مورد ۲ سنجر/ فنی (نمایش در دو پرده)، محسن/ مهندسی (قریب‌الوقوع).	مورد ۶ شیرین و ذاکری (نامه‌ها)، راوی داستان باد، باد مهرگان، یکی از شخصیت‌های داستان قریب‌الوقوع، کاف (تب). مهین (زایمان)

۱.۳.۴ تحلیل: رشته پزشکی به تنهایی نسبت به دیگر رشته‌ها تشخیص خاصی در داستان‌ها دارد. هنوز رشته‌های دانشگاهی علوم انسانی در جامعه جایگاه خود را پیدا نکرده‌اند. دانشگاه در باور عموم مردم عمدتاً مکانی برای تحصیل رشته‌های پزشکی و فنی و مهندسی است. شایان ذکر است که دانشگاه تهران نیز در داستان‌های مورد بحث، در میان بقیه دانشگاه‌ها از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد.

۴.۴ جدول مربوط به مشخصه‌های جسمانی دانشجویان

آراسته و مرتب	نا مرتب، بی اندام و دارای ضعف جسمی
مورد ۷ شیرین و ذاکری (نامه‌ها)، سنجر (نمایش در دو پرده)، یکی از شخصیت‌های داستان قریب‌الوقوع، راوی داستان اشک‌ها و مهین (زایمان)، دانشجویان داستان سفر.	مورد ۶ راوی داستان باد، باد مهرگان، بهروز (نمایش در دو پرده)، مازیار (سراسر حادثه)، محسن (قریب‌الوقوع)، دانشجوی داستان جوجوچیتسو، کاف (تب).

۱.۴.۴ تحلیل: دانشجویان داستان‌های یاد شده، بیشتر آراسته و مرتب توصیف شده‌اند و این شاید حاکی از انضباط فکری و سلامت روانی‌شان است. تعداد قابل توجهی از دانشجویان نیز بیمارانند که می‌تواند نماد فلج فکری و یا ناسازگاری و درگیری روانی آنها با اجتماع باشد.

۵. نتیجه‌گیری

با بررسی دقیق این ده داستان کوتاه، سه دسته دانشجوی ملاحظه می‌شود: مبارزان آرمان‌خواه، فردگرایان مایوس و امیدواران واقع‌بین. هر نویسنده‌ای در پیوند با خاستگاه فکری‌اش، انتظارات ویژه خود را از دانشجویان دارد و شخصیت دانشجوی را به شکلی هماهنگ با جهان‌نگری‌اش خلق می‌کند. برای مثال از آنجا که صادقی و ساعدی گرفتار نوعی نگاه بدبینانه عمیق به جهان‌اند، دانشجویان داستان‌های آنان نیز مایوس و ناتوان از ایجاد هر گونه تغییر فردی و اجتماعی می‌باشند. (فردگرایان مایوس) ولی از سوی دیگر دانشجویان توصیف شده در داستان‌های بزرگ علوی و نادر ابراهیمی آرمان‌گرا و متعهدند و مبارزاتی سیاسی را علیه رژیم ترتیب می‌دهند (مبارزان آرمان‌خواه)؛ سیمین دانشور و گلی ترقی در حد واسط این دو جریان قرار دارند و دانشجویان داستان‌های آن دو در تکاپوی آن‌اند که از پيله انزوای خود خارج شده و به حرکتی مؤثر دست بزنند. (امیدواران واقع‌بین) سیاه‌نمایی نسبت به جایگاه خود و جامعه در شخصیت‌های داستانی این دو نویسنده کمتر به چشم می‌خورد.

علاوه بر مباحث یاد شده نکات ذیل نیز از خوانش دقیق این ده داستان کوتاه استنباط می‌شود:

- تعداد دانشجویان پسر بسیار بیشتر از تعداد دانشجویان دختر است.
- برای نزدیک به نصف شخصیت‌های دانشجویی در داستان‌ها نامی ذکر نشده است. شاید یک دلیل آن عمومیت بخشیدن و نوعیت دادن به برخی از این شخصیت‌ها باشد.
- تعداد دانشجویان پزشکی و فنی - مهندسی از تعداد دانشجویان علوم انسانی بیشتر است و عمده داستان‌ها در دانشگاه تهران رخ می‌دهد.
- نصف دانشجویان توصیف شده در این داستان‌ها نامرتب، بی‌اندام و دارای ضعف جسمی‌اند. احتمالاً نامرتبی و بی‌اندami نماد و نمودی از شلختگی ذهنی و تشتت فکری است.

۶. کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳): *ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)*؛ ترجمه کاظم فیروزمند، ... ، چاپ هشتم، تهران: نشر مرکز.
- آل احمد، جلال، (۱۳۸۷): *مدیر مدرسه*، چاپ چهارم، تهران: نشر جامه‌دران.
- آر. کدی، نیکی (۱۳۷۷): *ریشه‌های انقلاب ایران*؛ ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ دوم، تهران: انتشارات قلم.
- ابراهیمی، نادر (۱۳۹۱): *هزار پای سیاه و قصه‌های صحرا*، چاپ چهارم، تهران: نشر روزبهان.
- امینی، علی اکبر (۱۳۹۰): *گفت‌وگوهای ادبیات سیاسی ایران در آستانه دو انقلاب*، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- بزرگ‌نیا، کامران (۱۳۷۷): *وسوسه مرگ، فکر مرگ؛ مندرج در کتاب «خون آبی بر زمین نمناک»* تألیف و تدوین حسن محمودی، چاپ اول، تهران: انتشارات آسا.
- بهرنگی، صمد (۱۳۸۲): *مجموعه کامل آثار صمد بهرنگی (۲ جلد)*؛ به کوشش اسد بهرنگی، چاپ اول، تبریز: انتشارات بهرنگی.
- ترقی، گلی (۱۳۴۸): *من هم چه‌گوارا هستم*، چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید.
- جوادی یگانه، محمد رضا و بشیر تفنگ‌سازی (۱۳۹۱): *تأثیر حزب توده در ادبیات داستانی ایران*، مجله جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، دانشگاه تهران، سال ۴، شماره ۲، صص ۱-۲۰.
- دانشور، سیمین (۱۳۲۷): *آتش خاموش*، چاپ اول، تهران: کتاب‌فروشی و چاپ‌خانه علی اکبر علمی.
- دانشور، سیمین (۱۳۶۱): *شهری چون بهشت*، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- زرشناس، شهریار (۱۳۸۸): *جستارهایی در ادبیات داستانی معاصر*، چاپ دوم، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان.
- ساعدی، غلامحسین (۱۳۵۷): *واژه‌های بی‌نام و نشان*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات آگاه.
- صادقی، بهرام (۱۳۸۰): *سنگر و قمقمه‌های خالی*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات کتاب زمان.
- عسگری حسنگلو، عسگر (۱۳۸۷): *نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی*، چاپ اول، تهران: انتشارات فرزانه روز.
- علایی، مشیت (۱۳۸۰): *«نقد ادبی و جامعه‌شناسی»*، نشریه ادبیات و فلسفه، شماره ۴۶ و ۴۷، سال چهارم، مرداد و شهریور، صص ۲۰ تا ۳۳.
- عبداللہیان، حمید (۱۳۸۱): *شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر ایران*، چاپ اول، تهران: انتشارات آن.
- قیصری، علی (۱۳۸۳): *روشنفکران ایران در قرن بیستم*؛ ترجمه محمد دهقانی، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.

تصویر دانشجویان در داستان‌های کوتاه قبل از انقلاب اسلامی... ۷۷

مصباحی‌پور ایرانیان، جمشید (۱۳۵۸): *واقعیت اجتماعی و جهان داستان*، انتشارات امیر کبیر، تهران: چاپ اول.

مهدی‌پور عمرانی، روح‌الله (۱۳۷۹): *مسافری غریب و حیران؛ نقد و بررسی گزیده داستان‌های بهرام صادقی*، چاپ اول، تهران: نشر روزگار.

میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶): *صد سال داستان‌نویسی ایران*، چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه.
نواختی‌مقدم، امین و حامد انوریان‌اصل (۱۳۸۸) *مبانی ایدئولوژیک سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی*، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال ششم، شماره نوزدهم، صص ۱۴۰-۱۱۵.